

آیا باید به قدرتهای حاکم تسلیم شویم؟

رومیان ۱۳، ۱ تا ۷

هر کس باید تسلیم قدرتهای حاکم باشد، زیرا هیچ قدرتی جز از سوی خدا نیست. قدرتهایی که وجود دارند، از جانب خدا مقرر شده‌اند². پس آن که بر علیه قدرتی عصیان کند، در حقیقت علیه آنچه خدا مقرر کرده، عصیان ورزیده است؛ و آنان که چنین می‌کنند، مجازات را برای خود می‌خرند³. زیرا راستگاران از حکمرانان هراسی ندارند، اما خلافکاران از آنها می‌ترسند. آیا می‌خواهی از صاحب قدرت هراسی نداشته باشی؟ آنچه را که درست است، انجام بده که تو را تحسین خواهد کرد⁴. زیرا خدمتگزار خداست تا به تو نیکویی کند. اما اگر مرتکب کار خلاف شوی، بترس، زیرا شمشیر را بی‌جهت حمل نمی‌کند. او خدمتگزار خدا و مجری غضب است تا کسی را که مرتکب کار خلاف شده است، کیفر دهد⁵. پس آدمی باید نه تنها برای پرهیز از غضب، بلکه به سبب وجدان خود نیز تسلیم قدرتها باشد. ⁶ به همین سبب نیز مالیات می‌پردازید، زیرا صاحبان قدرت که تمام وقت خود را وقف کار حکومت می‌کنند، خدمتگزاران خداوند. ⁷ دین خود را به همگان ادا کنید: اگر مالیات است، مالیات بدهید؛ اگر خراج است، خراج بپردازید؛ اگر احترام است، احترام بگذارید؛ و اگر اکرام است، تکریم کنید.



شیلر شاعر معروف، شعری در مورد هنر ریختگری ناقوس را نوشت. در شعر خود واضح بود که شیلر ناقوس های عظیم کلیسا را با زندگی انسانی مقایسه می‌کند. طبق آن شعر، ناقوس نمادی از مراحل زندگی انسانی از تولد تا مرگ است. و به گفته ی شیلر، فرد از جامعه و دولت مکان خود را در یافت می‌کند. ناقوس فردی را به کار، جشن و سوگواری فرا می‌خواند. شیلر می‌خواست از طریق شعر خود از انقلاب فرانسه انتقاد کند. و بدین ترتیب شنوندگان خود را به رعایت قوانین فرا می‌خواند. به نظر شیلر فرد باید دستورات را کورکورانه اطاعت کند. وقتی پولس می‌گوید: «قدرتهایی که وجود دارند، از جانب خدا مقرر شده‌اند»، به نظر می‌رسد که همان چیزی از ما انتظار می‌رود که شیلر با شعرش انجام داد. ما باید بپرسیم طبق نظر پولس درست است که همیشه در برابر دولت تسلیم شویم؟. یک کشیش از دهکده ای کوچک در نیدرزاکسن تجربه ی زیر را به ما توضیح داد: زمانی که او در انجمن کلیسا منصوب شد، مجبور شد خود را به شهردار نیز معرفی کند. و این گفتگو با شهردار خیلی عجیب و غریب به نظر می‌رسید. شهردار گفت: «همه باید جای مناسب خود را نگاه دارند تا مشکل پیش نیاید. شهردار مسئولیت شهر را دارد همان طور که کشیش کارهایش را انجام می‌دهد.» در ادامه شهردار گفت: «کشیشان باید در منبر کلیسا بمانند... جایی که به آن تعلق دارند، تا سیاستمداران بتوانند بدون مانع به کار مهم خود ادامه دهند.» «به نظر می‌رسد که سخنان پولس، در نگاه اول، شبیه سخنان این شهردار بود:

«هر کس باید تسلیم قدرتهای حاکم باشد، زیرا هیچ قدرتی جز از سوی خدا نیست.»

به گفته پولس، ما باید تسلیم حاکمان باشیم. و ما باید این کار را انجام دهیم زیرا آنها از طرف خداوند تعیین شده‌اند. چیزی که ما به سرعت متوجه می‌شویم این است که حاکمان طبق اراده ی خدا عمل نمی‌کنند. واقعاً اتفاقات خیلی وحشتناکی در دنیای ما وجود دارند به این دلیل که حاکمان می‌توانند بدون مانع کار کنند. و دقیقاً در کشورهایی که سیاستمداران قدرت مطلق هستند ستم مطلق هم بر مردم رخ می‌دهد. وقتی این جمله را از پولس می‌شنوم: «همه باید تسلیم دولت باشند»، این سؤال به ذهنم خطور می‌کند: «آیا آنها واقعاً این اختیار را از جانب خدا در یافت کرده‌اند؟ با توجه به تمام معیارهای بشری، به نظر می‌رسد که به احتمال زیاد مستقیماً از سوی شیطان آمده باشند. اما نکته ی شگفت‌انگیز این است: در زمان پولس وضعیت حتی بدتر از امروز بود. پولس همچنین به خوبی از شرارت قدرت ها آگاه بود. پولس این را در زندگی شخصی خود تجربه کرده بود. او بارها توسط دولت شلاق خورد، دستگیر شد و در نهایت حتی کشته شد. آیا باید همه اینها را در سکوت بپذیریم؟ این سوال بسیار مهم است زیرا حتی امروزه نیز آزار و اذیت بی حد و حصر وجود دارد. مردم به نام دولت به ظالمانه ترین شکل ها کشته می‌شوند. و آیا باید تسلیم آن باشیم؟ همچنین مهم است که این سؤال را بپرسیم

که چگونه می توانیم به عنوان مسیحی در یک کشور غیر مسیحی زندگی کنیم. دقیقاً مانند مثال من در بالا، آیا باید توصیه های شهردار را دنبال کنیم و همه چیز را به طور منظم از هم جدا کنیم؟ بر این اساس، کلیسا مسئول یکشنبه است. و برای بقیه هفته، مردم باید فقط آنچه را که می خواهند یا آنچه را که مسئول آن هستند انجام دهند. طبق قانون کارما ی هندی. هر کسی باید طبق غریزه خودش زندگی کند: برای یک نفر به این معنی است که باید خیانت کند، برای دیگری می تواند این باشد که همسرش را کتک بزند، برای شخص دیگری می تواند این باشد که در احساسات نژادپرستانه ی خود افراط کند. یا برای دیگری این که با خوشحالی بتواند به تجارت مواد مخدر ادامه دهد... البته ما نمی توانیم همه ی اینها را بپذیریم. با همه ی اینها، ما متوجه می شویم که ما مسیحیان به طور طبیعی با برخی چیزها در دنیای خود در تضاد هستیم. چنین چیزی نیز می تواند بسیار خطرناک باشد. برای برخی از مردم، زندگی روزمره به عنوان یک مسیحی چیزی نیست که بتواند آرام باشد، بلکه یک چالش شدید است. به عنوان مثال کسی می تواند سؤال زیر را مطرح کند: "در مغازه کباب فروشی مسلمانان، با صلیب خود چه باید کنیم؟ اشتباه است آن را در آورم؟ یا نباید در آن شرایط علناً ایمانم را اعلام کنم؟" تمام زندگی ما مال خداست. و چون ما انسانها در حالتی زندگی می کنیم که دستورات سیاسی حاکم است، این دستورات نیز از آن خداست. اما می دانیم که دنیا به گناه سقوط کرده است و به این دلیل حکومتها نیز در هر کجا به گناه افتاده اند. وقتی دنیای ما مطابق خواست خدا پیش نمی رود، چگونه با آن کنار بیاییم؟ . چگونه کلیسا و سیاست با یکدیگر ارتباط دارند؟ اسلام این موضوع را آسان کرده. اسلام خود یک برنامه سیاسی است و به سخت ترین شکل، هرگونه عقیده دیگری را منع می کند. این بدان معناست که یک حزب اسلامی تمام زندگی شهروندان خود را کنترل می کند. مسیح گفت که پادشاهی او از این جهان نیست! با این کار، او اساساً یک برنامه سیاسی مسیحی را رد کرد. و همه ی تلاش ها برای گسترش مسیحیت به عنوان یک دین دولتی ناامیدانه شکست خورده بود. در بیشتر موارد، افرادی که می خواستند به شیوه ی مسیحی حکومت کنند، بهتر از دیگران نبودند. بی دلیل نبود که مارتین لوتر دولت سیاسی را از کلیسای مسیحی جدا کرد. پولس همین کار را می کند وقتی که جهان کنونی را به عنوان پادشاهی موقت خدا و دعوت ما به عنوان مسیحیان را به عنوان پادشاهی نهایی توصیف می کند. در پادشاهی موقت، مانند ناقوس شیلر، پولس انتظار دارد که ما در چرخه ی تولد، زندگی، ازدواج، کار و مرگ قرار بگیریم. ما همه ی اینها را انجام می دهیم، اما با این حال می دانیم که زندگی ما در مسیح در خدا پنهان است. پس ما نه تنها شهروند یک کشور هستیم، بلکه ندای خدا را شنیده ایم و شهروند کشور خدا هستیم. ما به انجیل گوش می دهیم و هدف و هویت خود را در انجیل می یابیم. با وجود آن شخصیت ابدی، زندگی مان در دنیا کنونی لنگر انداخته است. اما ندای نهایی خدا، ما را در مورد دنیای کنونی بی تفاوت یا در سکوت قرار نمی دهد. دقیقاً دعوت خداوند است که بر اعمال ما در اینجا تأثیر می گذارد. دولت به خودی خود شایسته ی احترام نیست، نه به این دلیل که ما نظام سیاسی را بیشتر دوست داریم، یا چون من این یا آن سیاستمدار را دوست دارم. نه، دولت سزاوار در یافت احترام از دست خدا است. یعنی تا جایی که ما به خدا ایمان داریم و می فهمیم که خداوند مسئولیت خاصی به دولت داده است. این بدان معنا نیست که ما دولت و هر کاری را که انجام دهد بدون انتقاد بپذیریم. اگر کور کورانه هر کاری که دولت انجام می دهد را دنبال کنیم، نور جهان نمی شویم. در جایی که دولت دستور خدا را زیر پا می گذارد، ما نیز به عنوان کلیسا باید وظیفه ی نبوی خود را انجام دهیم و به نقاطی که دولت دستور خدا را نقض می کند، اشاره کنیم. هنگامی که پولس در اعمال رسولان ۲۳ در برابر سنهدرین حاضر شد و حنانیاس کاهن اعظم دستور داد که به صورت پولس ضربه بزنند، پولس با انتقاد ماهرانه ای از وضعیت پاسخ داد:

«خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو بر آن مسند نشسته ای تا مطابق شریعت مرا محاکمه کنی، اما برخلاف شریعت، دستور به زدنم می دهی؟» (اعمال رسولان ۲۳، ۳).

با این حال پولس ما را ترغیب می کند که حتی به دولت غیر مسیحی احترام بگذاریم. زیرا پولس دستور خدا را حتی در یک حالت کاملاً ناعادلانه و غیر مسیحی به رسمیت می شناخت. زیرا خود خدا پشت این دستورات است، فقط تصور کنید که اگر ما فقط یک ماه بدون ذخیره ی منظم غذا، آب و انرژی زندگی کنیم، دنیا چگونه خواهد بود. خداوند حتی با دولت غیر مسیحی در خفا حکومت می کند تا این دستورات به کار خود ادامه دهند. حتی زمانی که نظم سیاسی در مسیر کاملاً اشتباه قرار دارد. ما مسیحیان به این قوانین احترام نمی گذاریم زیرا کور کورانه به دولت اعتماد داریم. نه! ما این کار را فقط به این دلیل انجام می دهیم که تماماً به خدا اعتماد داریم. و با این حال، ما همیشه زمانی که دولت بخواهد خود را بالاتر از خدا و احکام او قرار دهد، در تضاد با دولت قرار می گیریم. به عنوان مثال، وقتی از جاستین شهید خواسته شد که امپراتور را پرستش کند، گفت: «پس ما تنها خدا را می پرستیم. اما ما با شادی در زمینه دیگر به شما خدمت می کنیم» (این جمله توسط جاستین به دلیل اطاعت محض از خدا بیان شد، اما آنقدر به عنوان ندای سیاسی شناخته شد که

جاستین مجبور شد هزینه آن را با جان خود بپردازد). امروز هم همین اتفاق می افتد. زمانی که مسلمانان در ایران یا کشورهای دیگر به مسیحیت می گرایند، این را از روی ایمان و اعتماد انجام می دهند. اما دقیقاً این افراد هستند که متهم به جاسوسی یا حتی اعدام توسط دولت می شوند. ... اکنون سوال این است که ما به دولت چه بدهکاریم. پولس این را با این کلمات توضیح می دهد:

پس اکنون آنچه را که مدیون هستید به همه بدهید: «دین خود را به همگان ادا کنید: اگر مالیات است، مالیات بدهید؛ اگر خراج است، خراج بپردازید؛ اگر احترام است، احترام بگذارید؛ و اگر اکرام است، تکریم کنید.»

ما مدیون دولت هستیم که مالیات بپردازیم و وقتی دولت را فریب می دهیم به خدا و دولت گناه می کنیم. ما همچنین در برابر دولت مسئول هستیم که یک همزیستی خوب را تضمین کنیم و برای آن تلاش کنیم. ما به محیط زیست و توزیع عادلانه غذا اهمیت می دهیم. اما همه اینها هرگز نباید به وظیفه اصلی ما تبدیل شود. مسیحیان نیز اغلب وسوسه می شوند که بر مسائل سیاسی تمرکز کنند. در برخی از کلیساها احساس می کنید که چیزهای خوب زیادی گفته می شود. کارهای خوبی نیز در حال انجام است. اما از طریق همه ی اینها احساس می کنید که خود عیسی غایب است. بنابراین ما مسیحیان روح خود را فروخته ایم. ما هدایای خوبی را که عیسی به ما می دهد پذیرفته ایم، اما خود عیسی را رد کرده ایم. در آن زمان، اعتقاد مسیحیان به عیسی به قدری مهم بود که هزینه ی آن را با جان پرداختند که هنوز هم اتفاق می افتد. ما به خدا مدیونیم که از دولت اطاعت کنیم. اما ما همچنین مدیون خدا هستیم که وقتی دولت از ما می خواهد که بر خلاف دستورات خدا عمل کنیم، اطاعت نکنیم. در این صورت ما به خدا مدیونیم که اشتباهات دولت را محکوم کنیم و آنها را آشکار کنیم: به عنوان مثال، هنگامی که دولت اجازه ی سقط جنین می دهد، یا هنگامی که ترس مشروعی داشته باشیم که در صورت تبعید، برادران یا خواهرانمان در کشور خود کشته شوند. ما می توانیم این کار را با همان آرامش و وضوحی که عیسی انجام داد انجام دهیم. بدون استفاده از زور. آمین